

مولانا جلال الدین

بلخی روی (۱)

اثر شبلی نعمانی

ترجمه س. ج

حالات و واقعات مولانا را (۲) در غالب تذکره ها بطور موجز میتوان یافت، اما سیه سالار که از مریدان خاص و بزرگ مولانا بود و غالباً از فیض صحبت شان استفاده نموده سوانح مستقل مولانا را نگاشته، همچنان در مناقب العارفین هم حالات مفصل شان قید شده؛ من این دو کتاب را ماخذ کلی قرار داده ام چون هر دو کتاب به اسلوب و مذاق قدیم نگاشته شده و مطالب مفید و کار آمد در آنها کم دیده میشود؛ مگر جبران و تلافی این نقیضه را به تفصیل کلام و تبصره و تفصیل مکمل مثنوی مولانا نموده اند و ما توفیقی الا باقیه وهو نعم المولا ونعم النصیر کتاب علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نام و نسب و ولادت و احوال و تعلیم و تربیت

اسم شان محمد لقب بجلال الدین معروف به روی و اولاده حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بوده اند سلسله نسب شان را جوامع مضیبه چنین مینویسد که محمد بن محمد بن محمد بن

(۱) عکس مولانا در شماره (۱۲) سال (۱) آئینه عرقان آمده .

(۲) چند سطر که قبلاً بطریق مقدمه در اسلگ اثر موجود و در عین سطرهای متن آورده بود ازان صرف نظر کرده شد .

حسین بن احمد بن قاسم بن مسیب بن عبدا لله بن عبدالرحمن بن ابوبکر صدیق (رض) از این رو حسین (پدر پدر کلان) پدری مولانا بوده لاکن سپه سالار ایشا را پدر کلان مولانا قید کرده و صحیح بوده است. حسین متصوف بزرگ صاحب حال بوده سلاطین وقت ایشا را محدی عزت و احترام میکردند که محمد خوارزم شاه (۱) دختر خود را به جلاله نکاحش در آورده بهاء الدین (پدر مولانا از بطنش بوجود آمد محمد خوارزم شاه پدر کلان مادری بهاء الدین و پدر پدر کلان مادری) مولانا بوده (۲)

لقب پدر مولانا بهاء الدین و بلخی الاصل بوده در علم و فضل یکتای زمان بحساب میرفت از مضافات و مسافات بعید خراسان نزد ایشان رای فتوی میشتافتند معمولاً از صبح تا نصف النهار به تدریس امور دینی اشتغال داشته و بعد از ظهر بیان حقائق و اسرار مینمودند، برای وعظ روز یکشنبه و جمعه را مخصوص نموده بود.

در این وقت که دوره سلطنت خوارزم شاه همان بود و محمد خوارزم شاه سر آمد آن سلسله و از مریدان عمد بهاء الدین بشمار میرفت اکثر بحضور شان حاضر میشد، امام فخرالدین رازی هم معاصر شان بوده خوارزم شاه عقیده خاصی به آنها داشت بسا اوقات که خوارزم شاه بحضور بهاء الدین حاضر میشد امام فخر رازی نیز همراهم میبود. در اثنای وعظ از فلسفه یونانی و فلسفه دانان مذمت نموده میفرمودند که آنها تئیکه کتب

(۱) مدنیه العلم از نبطی (۲) محمد خوارزم شاه پادشاه با اقتدار سلسله خوارزمیه بوده خراسان تمام ایران ماوراء النهر کاشغر و عراق زیر اثرش بود - اخیراً اراده کرد که سلطنت عباسیه را برداشته به جای آن سلطنت سادات را قائم سازد و برای انجام این مطلب عازم بغداد شد اما از سبب بسیاری برف مراجعت کرد در سنه ۶۱۶ ه از دست چنگیز خانها شکست خورده بحال ناکامی در سنه ۶۱۷ ه وفات یافت (تذکره دولت شاه سمرقندی)

آسانی را یکطرف گذاشته برای تقویم کهنه فلسفها جان میدهند چه امید نجات میتوان نمود؟ بر امام صاحب گران آمده اما از لحاظ خوارزم شاه چیزی گفته نمیتوانست .

تشریف بردن شیخ بهاء الدین از بلخ : روزی خوارزم شاه نزد بهاء الدین رفت اما جمعی مرکب از هزار ها نفر را دید و چون در سلطنت های شخصی آنها بیکه مرجع عمومی باشند سلاطین زمان نسبت به آنها مطمئن نمیشد، همین سبب ها رون الرشید حضرت علی رضا «رض» را ازرقن به عید گاه منع نمود جهانگیر هم بدین سبب مجدد الف ثانی «رح» را قید کرد بر هر حال ازدحام عجیبی را دیده به امام رازی گفت که مجمع عجیب و مهیبی است امام صاحب انتظار چنین وقتی را داشتند فرمودند بی اگر از این دم پیش بینی نشود مشکل خواهد شد ، خوارزم شاه به اشاره امام صاحب کلید های خزانه شاهی و قلعه را نزد بهاء الدین فرستاده زبانی هم پیغام کرد که از لوازم سلطنت نزد من صرف کلید ها مانده که آن هم موجود اند ، مولانا بهاء الدین فرمودند که بسیار خوب روز جمعه و عظم کرده ازینجا رخت خواهم بست ، روز جمعه بمیت سه صد نفر مریدان خاص و بزرگ از شهر بیرون شدند ، خوارزم شاه اطلاع یافته خیلی متشوق و پشیمان شده خدمت شان حاضر گردید هر چند سهاجت نمود از اراده خود بانی نگشته ، بهر مکانی که گذار شان می افتاد صومر و سوسا و امراء به زیارت شان می آمدند در سنه ۶۱۰ هـ در نیشاپور رسیدند ، شیخ فرید الدین عطار بملاقات آمدند ، دران وقت مولانا شش ساله بود اما ستاره سعادت از ناصیه شان میدرخشید ، خواجه صاحب بهاء الدین را خطاب کرده گفت که از این جوهر قابل غافل نشوید گفته ، مشوی اسرار نامه خود را بمولانا عنایت نمودند . (۱)

(۱) در تمام تذکرها ذکر این واقعه شده اما سیه سالار مطلق ذکر می ننموده .

سلاطین روم

در شرح حال حیات مولانا چون از ذکر سلاطین روم گزیری نیست و بعلاوه اکثری از آنها بمولانا عقیدت و تعاق خاصی داشتند لهذا ذکر سلاطین آن زمان که سلاطین روم گفته می شدند بصورت ایجاز ضروریست .

سلاطین روم از سلسله سلاطین سلجوقیه و شاخ سوم آن بود که قابض و متصرف ایشیای کوچک گردیده بودند ، دران وقت ایشیای کوچک را روم می نامیدند ، مدت ۲۲۰ سال (۱) - سلطنت آنها دوام کرد . (۱۴) حکمران فرمان فرمائی نمود که فرمان روای اول آنها قطامش بسرعم طغرل بیک سلجوقی بود قتلش بمقابل الب ارسلان بغاوت کرده در سنه ۴۵۶ هـ کشته شد .

زمانیکه مولانا باو الد بزرگوار خود بد الصوب آمدند علاء الدین کیقباد متمکن سریر تخت شاهی بود ، شاه باجلال و عظمت بوده حدود سلطنتش خیلی وسیع شده در سنه ۶۳۴ در گذشته ، فرزندش غیاث الدین پادشاه شد در سنه ۶۴۱ هـ تا تاریخها به سرداری تاجبور رخ بروم نمودند غیاث الدین کیقباد و ایشیای کوچک را فتح نمود . مانع تعرض آنها گردد اما خود شکست خورد و بالآخر مجبور به اطاعت گردید و در سنه ۶۵۶ هـ وفات نمود ، سه فرزند از او ماند (علاء الدین کیقباد ، عزالدین کیکاوس و رکن الدین قلیچ ارسلان) . علاء الدین خاص حکومت قونیه را گرفت در سنه ۶۵۵ بملاقات منجو خان برادر هلاکو عزیمت نمود در آن سفر بد رود حیات گفت بلا دروم را منجو خان بهر

(۱) این عدد در حقیقت ۲۲۸ سال می باشد چون که ابتدا ی سلطنت این خاندان درین

کشور در سنه ۴۷۰ و انتهای آنها ۷۰۸ است .

دو برادر در قسمت نموده و مردو تفر خراج گذار وی شدند .

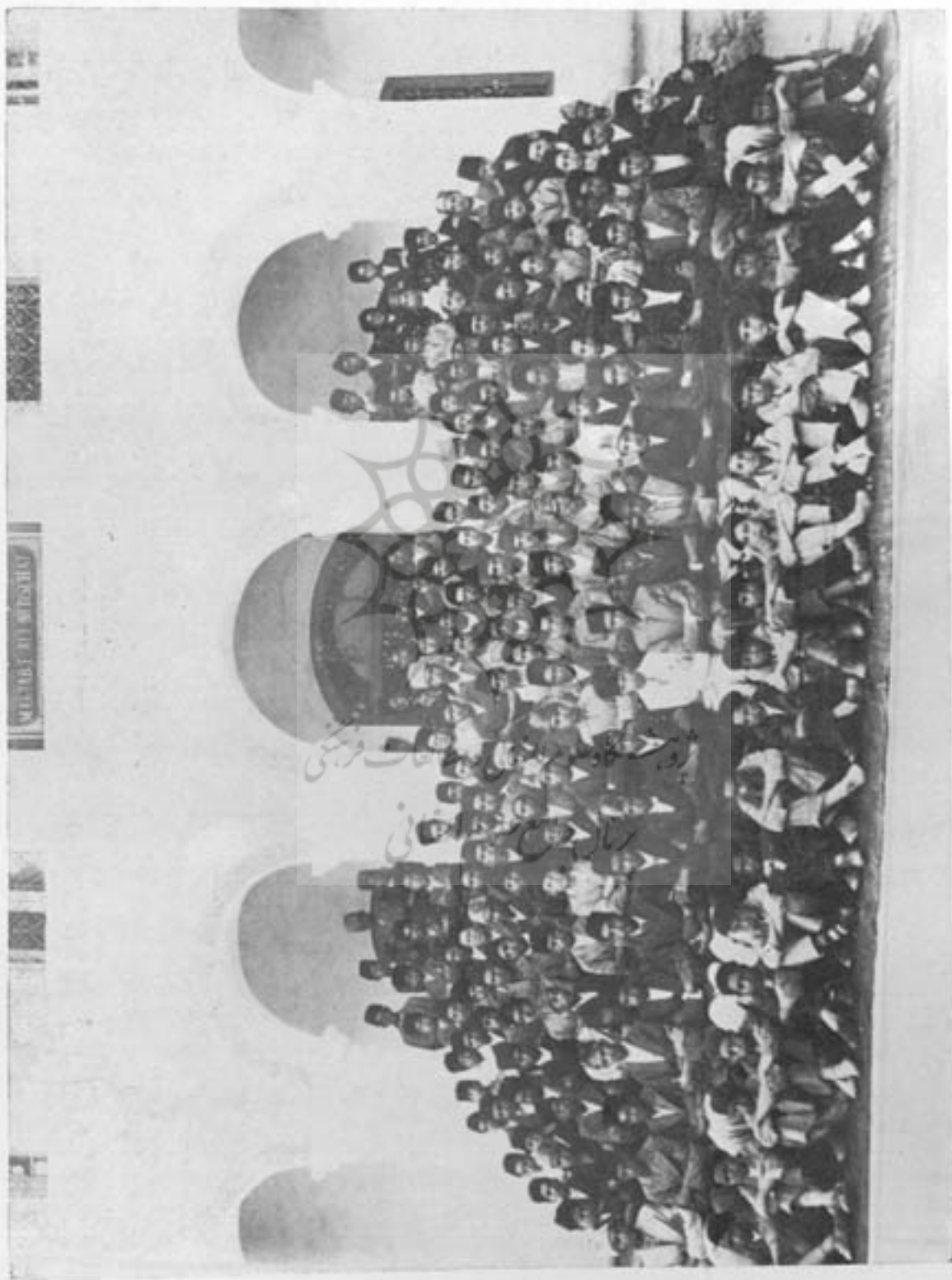
در این وقت که عزالدین کیکاوس خاص پادشاه قوینه بود بیکونی سپه سالار هلاکو بر قوینه حمله آورده کیکاوس فرار نموده اهل شهر ذریعه خطیب شهر به بیکونی اطاعت کردند ، خطیب را بیکونی بسیار اعزاز و اکرام نمود . عیالش توسط خطیب اسلام اختیار نمود ، در سنه ۶۵۹ بین مردو برادر کیکاوس و رکن الدین جنگ واقع و رکن الدین بامداد هلاکو فاتح گردید اما خودش هم کشته شد .

معین الدین پروانه که در ضمن حالات مولانا ذکرش خواهد آمد حاجب رکن الدین بلکه مالک و اختیار دار (۱) همه دارائش بود . رکن الدین مرید خاص مولانا ی روم و فرزند خوانده اش بود .

بهاء الدین از نیشاپور عازم بغداد شده مدتها در آنجا اقامت کرد ، روزانه تمام امراء و روسا بملاقات شان آمده استماع مواظب و حقائق می نمودند ، اتفاقاً از طرف کعباد اشخاص چند بطور سفارت وارد بغداد گردیدند . داخل حلقه درس مولانا و مخلص و مرید شده مراجعت نمودند ، وقایع و حالات تماماً برای علاء الدین بیان کردند و وی هم غائبانه مخلص و مرید گردیدند .

شیخ بهاء الدین از بغداد به حجاز و از آنجا سوی شام عازم گردیده وارد زنجان شدند سپس به آق شهر غیرت کردند در آنجا عیال ملک - معین فخر الدین مهیارنداری و پذیرائی خیلی بلندی نموده يك سال در آنجا معطل شدند باز از زنجان به لارنده آمده

(۱) تفصیل این وقایع از ابن خلدون گرفته شده در میان حبیب السیر و ابن خلدون کاملاً اختلاف است اما ابن خلدون ترجیح داده شده ، ابن خلدون به سبب فارسی ندانستن معین الدین پروانه را پروانه نوشته .



طلاب رشديه مكاتب نجات - متعلق شماره چهارم سال ۶-۱ گينه



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرنال جامع علوم انسانی

۶ سال اقامت کردند ، درین وقت مولانا ۱۸ سال عمر داشتند .
 در همین سن برای مولانا پدرش عروسی کرد در سنه ۶۲۳ سلطان ولد فرزند
 رشید شان متولد گردید .

رسیدن به قونیه

بدر خواست و تمنای کیقباد شیخ بهاء الدین از لارنده روانه قونیه (قرار بیان تفصیلات)
 گردید در حین ورود شان کیقباد باتمام اراکین استقبال شایانی نموده به اعزاز و اکرام
 داخل شهر شدند نزدیک حصار شهر علاء الدین پیاده شده بمعبت مولانا بیک منزل
 عالی که دارای تمام لوازم ضروری بود فرود آمدند غالباً بحضور مولانا مشرف شده
 از صحبت شان اکتساب معالی و فیض می کرد .
 روز جمعه ۱۸ ربیع الاول سنه ۶۲۸ شیخ بهاء الدین وداع این جهان گفت .

ولادت و تعلیم و تربیه مولانا

در سنه ۶۰۴ در بلخ تولد یافته تعلیم ابتدائی را از شیخ بهاء الدین والد بزرگوار
 خود حاصل کرده ، بعدها شیخ بهاء الدین مولانا را به آغوش تربیت سید برهان الدین
 محقق که عالم و فاضل عالی مقامی بود سپرد دهد ، سید معلم و مرید مولانا بوده
 اکثر علوم و فنون را مولانا از آنها آموخته اند قبلاً تذکار رفت که در سن ۱۸ یا ۱۹
 سالگی خود مولانا بمعبت پدر در قونیه آمد و چون والد شان مرحوم گردید در سال
 دوم سنه ۶۲۹ که ۲۵ ساله بودند جهت تکمیل فن عزم شام کردند ، در آن وقت
 حلب و دمشق مرکز علوم و فنون بود ، چنانچه ابن جیبر که (۱) در سنه ۵۷۸ هـ سفر

(۱) - سفرنامه ابن جیبر ذکر دمشق .

دمشق کرده می نویسد که صرف در شهر (۲۰) دارالعلوم بزرگ موجود بود . در حلب هم به تحریک و تشویق قاضی ابوالمحاسن در سنه ۵۶۱ هـ پسر صلاح الدین (الملک الظاهر) مدارس متعدد دو بزرگ تاسیس نمود ، گو یا حلب هم مانند دمشق در آنوقت مدینه العلوم گردید .

مولانا در ابتدا قصد حلب کرده در دارالاقامه مدرسه حلاویه اقامت (۱) نمودند در این مدرسه کمال الدین ابن عدیم که (عمر بن احمد بن هبه الله) نام داشت تدریس می کرد .

ابن خلکان (۲) نگاشته که کمال الدین محدث ، حافظ ، مورخ ، فقیه ، کاتب و مفتی و ادیب بود ، از تاریخ حلب نگارش وی یک حصه در اروپا بر طبع رسیده .

بعلاوه مدرسه حلاویه مولانا در مدارس دیگر هم تلمذ و تحصیل کرده به این درجه نائل شدند که در عربیت ، فقه ، حدیث و تفسیر و معقول اگر مسئله مشکلی پیش می شد و از حل آن عاجز می ماندند بحضور مولانا مراجع می کردند .

در دمشق معمول نبود که کسی در آن مدرسه اقامت کرده تحصیل نماید اما سه سالار ضمناً در موقعی نگاشته که (وقتی که خداوند کار مادر دمشق بود در مدرسه برانیه در حجره متمکن بودند) اما حالات مدارس برانیه برای ما معلوم نیست .

نسبت به تحریر مناقب العارفین که مولانا شش سال در دمشق به تحصیل علوم اشتغال داشتند در آن وقت عمر شان به ۴۰ سال بالغ می شد .

این امر مسلم و قطعی است که مولانا در تمام علوم در سیه حائز مقام بلندی شده

(۱) ابن خلکان ترجمه قاضی بها ۱۰۰ لدین . (۲) سه سالار صفحه ۲۹ و ۱۲ .

بودند، در جواهر مضمیه هم تذکار شده که (کان عالماً بالمداهب واسع الفقه عالماً بالخلاف و انواع العلوم) مثنوی شان شاهد قوی و بزرگ است.

لیکن از این هم انکار نمیتوان کرد که تحصیلات و ابراز کمال و مهارتی که کرده بودند در علوم اشاعره بوده روایات تفسیری که در مثنوی منقول است روایات ظاهری از اشاعره است، صرف همان قصص الانبیاء را نقل کرده اند که مشهور و عوام بود. معتزله را بهمان نظر میدیدند که اشاعره آنها را میدید چنانچه فرموده اند:

هست این تاویل اهل اعتدال وای آنکس کوندارد نور حال

زمان وفات والد مولانا سید برهان الدین در وطن (ترند) بودند باستماع این واقعه عازم شده بقونیه آمدند، سید برهان الدین برای مولانا که در لارنده بودند کتباً اطلاع داد مولانا همانند روایت شده شاگرد و استاد در قونیه ملاقات نمود. باهم بغل کشی (مصافحه) نموده تا مدتی به حالت و کیفیت بی خودی بوده بعد افاقه سید از مولانا امتحان گرفت.

• با تمام •

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

